**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه439 – 09/ 03/ 1400 جریان استصحاب با شک تقدیری /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسۀ گذشته به ثمرۀ بحث از جریان استصحاب در شک تقدیری اشاره شد و کلام مرحوم صدر در این زمینه بررسی شد.

در این جلسه به فرمایشات مرحوم داماد و مرحوم شیخ مرتضی حائری خواهیم پرداخت و به یک سری نکات تکمیلی و اصلاحی در مورد مطالبی که در زمینۀ فرمایشات مرحوم صدر بیان کردیم نیز اشاره خواهیم داشت.

# اشاره به کلمات مرحوم داماد و مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در بحث شک تقدیری

یک سری مشابهات بین فرمایشات این دو بزرگوار با مرحوم صدر وجود دارد که یک سری از نکاتی که در زمینۀ فرمایشات مرحوم صدر بیان شد در مورد فرمایشات این دو بزرگوار هم جریان دارد و من با اشاره مختصر از این نکات مشترک عبور می کنم و مواردی را که نیاز به تغییر یا اصلاح تعبیر دارد متعرض خواهم شد.

مرحوم داماد اشاره می فرمایند که دلیل استصحاب شک تقدیری را شامل می شود به بیان این که دلیل استصحاب دال بر این است که تا یقین به خلاف نباشد شما باید به حالت سابقه عمل کنید پس ملاک جریان استصحاب، عدم یقین به خلاف است و این ملاک در شک تقدیری وجود دارد؛[[1]](#footnote-1) این مطلب در بیان آقای صدر هم دیده می شد؛ همین مطلب در بیان مرحوم حاج آقا مرتضی حائری نیز وجود دارد به این که تنها ناقض یقین سابق، یقین به خلاف است لذا تا یقین به خلاف حاصل نشود باید به یقین سابق عمل کرد.[[2]](#footnote-2)

## تکمیل اشکال سابق بر فرمایشات مرحوم صدر

ما اشکال می کردیم موضوعی که در این ادله بیان شده متیقن سابق و شاک لاحق است و این موضوع غافل را شامل نمی شود ولی به نظر می رسد به این شکل نباید اشکال کرد؛ آقای شهیدی نیز شبیه همین اشکال را مطرح نموده اند که شاید مقسم این روایت شخص ملتفت است که اگر یقین داشته باشد وظیفه اش عمل به یقین است ولی اگر شک داشته باشد باید به حالت سابقه عمل کند؛ ایشان هیچ دلیلی نمی آورند که چرا مقسم و موضوع دلیل شخص ملتفت است؛ ممکن است شخصی ادعا کند مقسم اعم از شاک و غافل است لذا اگر شاک، بعد از مدتی دچار غفلت هم بشود وظیفه اش عمل به همان حالت سابقه است که با این بیان در واقع شاک لازم نیست شکش بالفعل باقی باشد بلکه اگر شکش تبدیل به غفلت شده باشد نیز موظف به عمل به حالت سابقه است و به تبع این اطلاق می فهمیم شاک بودن خصوصیت ندارد بلکه اگر شخص از ابتدا شک فعلی نداشته و غافل بوده نیز همین حکم را دارد و نتیجۀ این تقریب این است که ملاک عدم یقین به خلاف است.

همانطور که سابقا گفتیم به نظر می رسد نقض بعنوان یک فعل اختیاری مورد نهی قرار گرفته است و ظاهر دلیل، نهی تکلیفی است و نهی تکلیفی برای تحریک است و تحریک به نقض متوقف بر التفات به منقوض(یقین) و منقوض به(شک) است و شخص غافل به غفلت خود التفات ندارد تا بتوان به او گفت یقینت را با شک نقض نکن البته معمولا با التفات به منقوض التفات به منقوض به نیز حاصل می شود.؛ مطلب آقای شهیدی مبنی بر این که مقسم روایت شخص ملتفت است درست است ولی نیاز به تقریب دارد و تقریبش همین مطلبی است که بیان شد.

### دقیق تر بودن بیان حاج آقا مرتضی حائری نسبت به سائرین

مرحوم صدر و مرحوم داماد و آقایان دیگر معمولا تعبیر « تنقضه بیقین آخر»[[3]](#footnote-3) را دلیل بر عدم اشتراط فعلیت شک دانسته اند و با این بیان شک تقدیری را مجرای استصحاب دانسته اند ولی مرحوم حائری تعبیر دقیق تری دارند به این که از تعبیر روایت استفاده می شود اصلا شک معتبر نیست بلکه عدم یقین به خلاف معتبر است لذا اگر شخصی حتی شک تقدیری هم نداشته باشد یعنی حتی با التفات هم شک برایش حاصل نمی شود چون غافل است و یقین به خلاف ندارد می بایست به استصحاب عمل کند؛ به نظر می رسد صرف نظر از اشکالات سابق، تعبیر آقای حائری دقیق تر از سائر آقایان است چون لازمۀ استدلال مذکور همین است که شک حتی به نحو تقدیری دخالت در جریان استصحاب نداشته باشد بلکه صرف عدم یقین به خلاف برای عمل به حالت سابقه کافی باشد.

## صدق شک در شک تقدیری

نکتۀ دیگر این است که آقای داماد برای اثبات استصحاب در شک تقدیری استدلال می کنند به این که عنوان شک در شک تقدیری هم صادق است و بعد می فرمایند ملاحظۀ نظائر مقام هم دال بر این مطلب است؛ مثلا اگر شخصی، مهمانی را به خانه خود دعوت کند، آن مهمان از غذا و خوردنی های صاحبخانه استفاده می کند در حالی که ممکن است صاحبخانه بهنگام خوردن مهمان، ملتفت به خوردن مهمان نباشد تا رضایت فعلی داشته باشد ولی حالش به نحوی است که اگر متلفت شود راضی است یعنی رضایت شأنی دارد و همین مقدار برای صدق رضایت کافیست لذا اگر از مهمان سئوال شود می گوید من می دانم صاحبخانه راضی است در حالی که رضایت فعلی در کار نیست.[[4]](#footnote-4)

مثال آقای شهیدی نماز است ؛ ایشان می فرماید همین نیتهای شأنی کفایت می کند یعنی همین که اگر از مصلی سئوال شود که چرا نماز می خوانی می گوید بخاطر مولا نماز می خوانم کافیست برای نیت و قصد قربت.

اشکال این استدلال این است که در بناء عقلا برای تصرف در اموال غیر همین مقدر رضایت شأنی کفایت می کند و اگر هم می گویند راضی است این استعمال مجازی است به اعتبار این که موضوع عقلائی جواز تصرف متوفر است.

در روایت :

لا يحل دم امرئ مسلم و لا ماله إلا بطيبة نفسه‏[[5]](#footnote-5)

ممکن است با وجود رضایت شأنی، طیب نفس حقیقتا صادق باشد و روایت نسبت به رضایت شأنی اطلاق داشته باشد ولی نه این که رضایت صادق باشد و اگر هم گفته می شود اگر سئوال کنیم می گوید راضی هستم مجاز است و مصحح این مجاز این است که موضوع جواز تصرف در نزد عقلا متوفر است و شارع نیز با عدم ردعش در واقع همین موضوع را تلقی به قبول کرده است. خلاصه این که استعمال اعم از حقیقت است و اینجا استعمال می تواند به اعتبار توفر موضوع جواز تصرف عقلائی باشد و همین مصحح مجاز باشد و در نماز هم همان نیت تقدیری کفایت می کند و به عبارتی آن چیزی که معتبر است محرکیت داعی الهی برای شخص است و این محرکیت در موارد نیت تقدیری وجود دارد و اخطار حین العمل شرط نیست و همین مقدار که سابق بر عمل اخطار به ذهن شده باشد و همان اخطار به ذهن او را تحریک کرده باشد کافیست و لازم نیست حین عمل دوباره اخطار شود لذا بکار بردن این تعبیر به جهت این است که داعی شخص همان داعی الهی بوده؛ به عبارت دیگر قصد قربت تقدیری است ولی داعویت امر الهی بالفعل است و همین مقدار برای صحت عمل کافیست؛ و ما نحن فیه را نمی توان با این موارد قیاس کرد چون شک بر شک تقدیری صادق نیست و چنین شکی کفایت نمی کند.

## شمول استصحاب نسبت به شک تقدیری به تناسبات عقلائی

مرحوم حائری در اینجا به نکته ای اشاره می کنند که شبیه مطلب مرحوم صدر است به این که اگر هم دلیل ذاتا نسبت به شک تقدیری اطلاق نداشته باشد با تناسبات عقلائی حکم و موضوع می توان این تعمیم را اثبات کرد؛ عبارتی در اینجا وجود دارد که مقدری مندمج است و به نظر می رسد سقطی در آن رخ داده است:

لا سيّما بملاحظة أنّ المناسبة المغروسة في الأذهان الموجبة للظهور تقتضي أن لا يكون الشكّ دخيلًا في الحكم الاستصحابيّ، فإنّ الّذي يستنبطه العرف أنّ اليقين حجّة بالنسبة إلى ما بعده، و لا يكون (دراینجا الشک باید سقط شده باشد)مخلًّا و مانعاً عن الجري على الحالة السابقة، لا أنّه دخيل في ذلك، و هو واضح.[[6]](#footnote-6)

ایشان می فرماید بلحاظ تناسبات عقلائی یقین نسبت به حالت لاحقه حجت است ولی فرمایش ایشان برای من نامفهوم بود؛ اگر مراد این است که یقین سابق نسبت به لاحق ظن آوری دارد پاسخش این است که ظن آوری یقین فرع التفات به یقین سابق و حالت لاحقه است و اگر هم طبق مبنای خودمان جلو برویم که اصلا ملاک استصحاب ظن آوری نیست بلکه به تعبیر ما انتظام اجتماعی و جلوگیری از وسواس یا به تعبیر مرحوم صدر انس ذهنی است که به تناسبات عقلائی ملاک استصحاب بوده و هیچیک از این دو در فرض غفلت و عدم التفات به یقین و شک وجود دارد؛ لذا به نظر می رسد این ادعا درست نیست که مناسبت مغروسه در اذهان اقتضا می کند در شک تقدیری هم استصحاب جاری شود.

## استدلال به روایت عبد الله بن سنان برای جریان استصحاب در شک تقدیری

مرحوم حائری همان استدلالی که مرحوم صدر نیز بدان استدلال نموده است را ذکر نموده و آن عبارتست از روایت عبد الله بن سنان:

سأل أبي أبا عبد الله ع و أنا حاضر أني أعير الذمي ثوبي و أنا أعلم أنه يشرب الخمر و يأكل لحم الخنزير فيرد علي فأغسله قبل أن أصلي فيه فقال أبو عبد الله ع صل فيه و لا تغسله من أجل ذلك فإنك أعرته‏ إياه‏ و هو طاهر و لم تستيقن أنه نجسه فلا بأس أن تصلي فيه حتى تستيقن أنه نجسه‏[[7]](#footnote-7)

ایشان می فرماید از این روایت استفاده می شود که ملاک، عدم یقین به خلاف است و به تعبیری علت جواز صلات در این لباس عدم حصول یقین به خلاف است و این علت در سائر موارد نیز وجود داشته و اختصاصی به شک فعلی نداشته و در موارد غفلت نیز این علت موجود است.

آقای شهیدی اشکالی را بیان می کنند که اولا ما دلالت این روایت بر استصحاب را نپذیرفتیم که من نمی دانم اشکال ایشان همان اشکال حاج آقای والد است که ما نیز آن را پذیرفتیم یا اشکالی دیگری است؛ اشکال دوم آقای شهیدی این است که موضوع این روایت شخص شاک است لذا ممکن است شک در کلام سائل مفروغ عنه باشد و به همین جهت در پاسخ امام علیه السلام ذکر نشده است.

به نظر می رسد نفس مفروغ عنه بودن وجود شک کافی نیست برای این که تعلیل را مقید به آن حصه خاص کند بلکه باید دخالتش در تعلیل مفروغ عنه باشد تا باعث شود تعلیل مقید به آن حصۀ خاص شود.

حاج آقا در استدلال به روایت :

قلت لا أكاد أصل إليك أسألك عن كل ما أحتاج إليه من معالم ديني أ فيونس‏ بن‏ عبد الرحمن‏ ثقة آخذ عنه ما أحتاج إليه من معالم ديني فقال نعم‏[[8]](#footnote-8)

می فرمودند از این روایت استفاده نمی شود که در اخذ معالم دین امری غیر وثاقت معتبر نیست و علت عدم ذکر سائر خصوصیات ممکن است به جهت این باشد که سائل می دانسته مرد بودن و دوازده امامی بودن . ... شرط حجیت قول او در معالم دین است و دخالتش در حجیت قول او مفروغ عنه بوده لذا دیگر در کلام امام به این امور اشاره نشده و تنها بخشی از شرط حجیت که مشکوک بوده یعنی وثاقت یونس مورد سئوال قرار گرفته است ولی در ما نحن فیه دخالتش مفروغ عنه نیست تا چنین اشکالی به آن وارد باشد .

البته در روایت یونس صغروی است و در مانحن فیه تا حدی کبروی است.

در مورد روایت عبد الله بن سنان اگر سائل علم به دخالت شک در جواز صلات داشته باشد اشکال وارد است و نمی توان از عموم تعلیل برای مواردی که شک فعلی وجود ندارد استفاده کرد ولی در این جا خیلی مستبعد است که بگوئیم سائل می دانسته شک فعلی در جریان استصحاب دخالت دارد ولی نمی دانسته یقین به خلاف نداشتن دخالت دارد چون خیلی واضح است که یقین به خلاف مانع جریان استصحاب است و دخالت داشتن شک در جریان استصحاب قطعا مفروغ عنه نیست و مجرد این که در سئوال سائل درج شده کافی نیست برای این که در مقام تعلیل به آن اشاره نشود چون زمانی می توان در تعلیل به برخی اجزای علت اشاره نکرد که دخالتشان در تحقق معلول مفروغ عنه باشد مثل اینکه صغرویا یا کبرویا بدانیم نه جزء از ده جزء دخیل در علت است ولی در دخالت جزء اخیر شک داشته باشیم که در اینجا ممکن است به دلیل مفروغ عنه بودن دخالت آن نه جزء، در مقام تعلیل صرفا به همان جزء اخیر اشاره شود.

بنابراین به نظر می رسد اشکال اصلی در روایت عبد الله بن سنان این است که دال بر استصحاب نیست و اگر دلالتش بر استصحاب را بپذیریم به نظر می رسد می تواند دال بر عدم دخالت شک باشد به این که در جریان استصحاب اصلا شک نه به نحو فعلی و نه تقدیری معتبر نیست و تنها عدم یقین به خلاف معتبر است.

## نقضهای مرحوم داماد برای اثبات شمول استصحاب در شک تقدیری

آقای داماد در محاضرات ج3 ص53 مسأله ای را بعنوان نقض برای فعلیت شک مطرح می کنند به این که اگر فعلیت شک را معتبر بدانیم توالی فاسده ای دارد و ایشان صرفا به یک نمونه اشاره می کنند؛

منها: مسألة الجماعة، فانه لو فرض ان اماما تيقّن بالحدث ( بالحدث باید بالطهاره باشد تا با ادامه اش همخوانی داشته باشد) ثم شك فيه فورد فى الصلاة باستصحاب الطهارة لا يجوز الصلاة معه، للقطع بذهوله فى اثناء الصلاة عن كونه‏ شاكا بحسب العادة، فيصير غير محكوم بالطهارة، و معلوم ان الماموم لو علم ان امامه غير محكوم بالطهارة ليس له الصلاة معه، و هذا مما لا يفتى به احد فيستكشف ان الشك التقديري بحكم الفعلى.

دو نکته باید در این رابطه دنبال شود:

1. یک نکته ای که از لابلای فرمایشات مرحوم صدر بدست می آید این است که اگر شخصی ابتدا شک داشته و بعد غفلت نموده و این شک در خزانۀ نفس موجود است این شک حقیقتا و عرفا، شک است و این غیر از شک تقدیری است چون شک تقدیری یعنی اگر ملتفت شود تازه شک می کند ولی در مورد کسی که ابتدا شک کرده این شک در ارتکازش موجود است؛ با این مقدمه باید گفت استدلال مرحوم داماد تنها مواردی را شامل می شود که شک لااقل در ارتکاز مکلف فعلیت داشته باشد ولی اگر شک حتی در ارتکاز هم وجود ندارد و شک از همان ابتدا غافل بوده کلام آقای داماد نقضی به آن محسوب نمی شود.
2. در مقام تقویت استدلال مرحوم داماد ممکن است بگوئیم اگر کسی اشکال کند علت این که در این مورد می توان به امام جماعت اقتدا کرد این است که فعل امام جماعت مجرای اصاله الصحه است نه استصحاب چون وقتی مأموم نمی داند امام متطهر است یا محدث به استصحاب تمسک نمی کند بلکه به اصاله الصحه فی فعل الامام تمسک نموده و به او اقتدا می کند؛ در مقام تقویت استدلال مرحوم داماد و در پاسخ به این شبهه می گوئیم اگر امام خودش بگوید «من نمی دانم متطهر هستم یا محدث و چون آب ندارم و نمی خواهم فضیلت نماز اول وقت را از دست بدهم رجائا نماز می خوانم حال اگر متطهر بودن برایم محرز نشد نهایتا دوباره نماز را اعاده می کنم» فکر نمی کنم کسی قائل باشد به جواز اقتدای به این امام و حال آن که شاید در جریان اصاله الصحه مشکلی نداشته باشد.

ولی به نظر می رسد دفاع ذکر شده از مرحوم داماد ناتمام است و بین این فرع(نماز خواندن به قصد رجاء توسط امام) و فرع ذکر شده توسط مرحوم داماد (غفلت امام جماعت از شک خود) فرق است چون درفرع ذکر شده توسط مرحوم داماد خود امام جماعت می داند به حکم ظاهری نمی تواند به نماز خوانده شده اکتفا کند و به عبارتی شرط اصاله الصحه عدم علم امام به بطلان نمازش است ولی در فرع ذکر شده توسط مرحوم داماد به دلیل عروض غفلت، علم و توجه به بطلان ظاهری ندارد و ما ممکن است در جریان اصاله الصحه عدم علم به بطلان ظاهری را شرط بدانیم و همین اشتراط فارق بین این دو فرع است.

اشکال دیگری که ممکن است به بیان مرحوم داماد وارد شود این است که مأموم خودش باید واجد شرائط بودن امام را احراز کند لذا اگر امام خود را متطهر می داند ولی مأموم او را متطهر نمی داند جواز اقتدا ندارد و در فرع ذکر شده گرچه امام غفلت نموده و دیگر استصحاب طهارت ندارد ولی مأموم توجه داشته و می تواند استصحاب طهارت را در حق امام جاری کند و خودش واحد شرائط بودن امام را احراز کند؛ ولی به نظر می رسد نباید بحث را به این شکل دنبال کرد چون ظاهرا اگر امام جماعت معتقد به صحت نماز خود باشد ولی مأموم نمی داند در واقع نمازش صحیح است یا نه به حکم اصاله الصحه جواز اقتدا ثابت است و این گونه نیست که لازم باشد واجد شرایط بودن را خود مأموم احراز کند و خود مأموم استصحاب کند، بلکه اگر خود امام ولو با استصحاب طهارت خود را واجد شرائط بداند مأموم به حکم اصاله الصحه می تواند به او اقتدا کند و در فرع ذکر شده توسط مرحوم داماد هم فرض نشده که علاوه بر امام خود مأموم هم علم به طهارت امام دارد.

بلکه می توان گفت حتی در جایی که در نزد امام حکم ظاهری به بطلان عمل ندارد نیز می توان با استناد به اصاله الصحه به او اقتدا کند.

نکات جزئی دیگری در این بحث وجود دارد که ان شاء الله در جلسات آینده آن را دنبال می کنیم.

1. المحاضرات ( مباحث اصول الفقه )، ج‏3، ص: 52 [↑](#footnote-ref-1)
2. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 80 [↑](#footnote-ref-2)
3. **تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏1 ؛ ص8** [↑](#footnote-ref-3)
4. المحاضرات ( مباحث اصول الفقه )، ج‏3، ص: 53 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص273 [↑](#footnote-ref-5)
6. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 80 [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص361 [↑](#footnote-ref-7)
8. وسائل الشيعة ؛ ج‏27 ؛ ص147 [↑](#footnote-ref-8)